

خرافه زدایی در سیره نبوی (ص)

سید مصطفی حسینی رودباری
پژوهشگر

چکیده

مردم هر اندازه از دانش دور شوند، به همان میزان به خرافه و خرافه پرستی نزدیک می‌شوند. در عهد جاهلیت، مردم حجاز و دیگر مردم دنیا، اعتقادات محکمی به انواع خرافات داشتند، و به آسانی حاضر به ترک آنها نبودند. پیامبر اکرم (ص)، هم با گفتار و هم در عمل، مبارزه سخت و طولانی ای را با این موضوع شروع کردند، با جایگزین کردن عقاید الهی به جای عقاید باطل و برخاسته از جهل و نادانی، توانستند در این تلاش خود بسیار موفق شوند. در این مقاله به پاره‌ای خرافات اشاره شده و سپس شیوه‌های پیامبر اکرم (ص) در مبارزه با امر خرافه پرستی مورد بررسی قرار گرفته است. این شیوه و سیره رسول اکرم (ص) می‌تواند الگوی بسیار مناسب و خوبی برای مبلغان اسلام در مبارزه با عقاید باطل باشد.

کلید واژه‌ها: سیره - پیامبر (ص) - مبارزه با خرافه - جاهلیت.

مقدمه

از ویژگی‌های ذاتی اسلام حق‌گرایی و حنیف بودن است: «فاقم وجهک للدين حنیفاً بديهی است چنین مشخصه‌ای با هر نوع پندار و اعتقاد خرافاتی مخالف بوده، در حوزه چنین دینی امور موهوم و غیر مبتنی بر حقایق جایگاهی نخواهد داشت.

به همین دلیل انبیای الهی را می‌بینیم که در سراسر حیات پربرکت‌شان دعوت خویش را بر محور حق و کمال مطلق قرار داده و در برابر هر نوع عقیده باطل و بی‌بنیان مبارزه نمودند. آنچه به عنوان موضوع این مقاله قرار گرفته، خرافه‌زدایی در سیره رسول اکرم (ص) می‌باشد.

باید گفت: تحلیل و بررسی این موضوع مهم و آگاهی از این بخش زندگی پیامبر (ص) یکی از نیازهای میرم و ضروری جامعه اسلامی و نظام مقدس اسلامی را تشکیل می‌دهد؛ نظامی که الگویش را سیره رسول اکرم قرار داده است. اما قبل از تحلیل این موضوع، برخی از نکات را متذکر می‌شویم:

۱ - تبیین چند واژه

الف - واژه خرافه: مفهوم لغوی این کلمه عبارت است از: سخنان بیهوده، عقاید بی‌بنیان، مطالب موهوم.^۱

این لغت اعم از واژه اسطوره و اساطیر می‌باشد، چون اساطیر به معنای افسانه‌هایی است که واقعیت ندارد (چنان که در قرآن نیز این واژه به همین معنا به کار رفته است).^۲ در حالی که لغت خرافه یا خرافات، به مطلق مطالب موهوم و بی‌اساس اطلاق می‌گردد؛ داستانهای غیر واقعی و عقاید و مطالب موهوم و....

ب - سیره: سیره از ماده سیر و به معنای روش و سبک حرکت است. انسانها در حل مسائل گوناگون زندگی شان، از روش‌های خاص بهره می‌گیرند که شناخت آن روش‌ها نقش مهمی در فهم اندیشه‌ها و رفتارشان خواهد داشت. بدیهی است تفکرات فردی که سبک و سیره‌اش برهانی و عقلی است، با تفکرات شخصی که سبکش نقلی و تکیه بر منقولات و اخبار است تفاوت زیادی خواهد داشت؛ حتی در نظامات سیاسی نیز می‌توان سبکهای مختلف را در مواضع سیاسی حاکمان مشاهده نمود. سبک برخی از آنان بر مبنای زور و قلدری بوده، سبک برخی دیگر نیرنگ و فریبکاری و برخی نیز از روش صداقت و صمیمیت تبعیت می‌کنند.

مراد از سیره نبوی در بحث کنونی نیز آگاهی از روش مبارزه آن حضرت با خرافات و عقاید جاهلانه‌ای است که در عصر آن حضرت رواج داشت.

۲ - انواع خرافات

در یک نگاه کلی می‌توان خرافات را به انواع خرافات تاریخی، علمی، ادبی، اعتقادی و مانند آن تقسیم نمود.

در موضوع خرافات اعتقادی که بدترین نوع خرافات را تشکیل می‌دهد، نمونه‌های فراوانی را می‌توان از گذشته و حال ارائه داد. از مصادیق بارز این نوع خرافات، قصه‌ها و اندیشه‌های باطلی است که در کتاب مقدس (تحریف شده) یهود و مسیحیت وجود دارد. در باب ۳۲ سفر پیدایش (شماره ۲۴ عهد عتیق) قصه موهوم کشتی گرفتن خداوند با یعقوب (ع) این چنین بیان شده است:

یعقوب تنها ماند و مردی باوی تا طلوع فجر کشتی می‌گرفت پس به وی گفت: نام تو چیست؟ پاسخ داد: یعقوب. گفت: از این پس نام تو یعقوب خوانده نشود، بلکه اسرائیل باشد؛ زیرا که با خدا و انسان مجاهده کردی و نصرت یافتی. یعقوب از او سؤال کرد که مرا از نام خود آگاه ساز. گفت: چرا اسم مرا می‌پرسی، و او را در آنجا برکت داد. یعقوب آن مکان را «فضیئل» نامیده - و گفت: - زیرا خدا را روبرو دیدم و جانم رستگار شد.^۳

نیز در باب ششم سفر پیدایش (شماره ۲) آمده است:

پسران خدا، دختران آدمیان را دیدند که نیکو منظرند و از هر کدام که می‌خواستند برای خود می‌گرفتند.^۴

در «عهد جدید»، که بخش دوم کتاب مقدس را تشکیل می‌دهد، خرافات زیادی نظیر: تثلیث، گناه اولیه آدم و فدا شدن عیسی (ع) به عنوان کفاره بنی آدم... وجود دارد. در اینجا یکی از مراسم عبادی مسیحیت با نام «عشاء ربّانی» را که از کتاب مقدس اقتباس گردیده، بیان می‌کنیم:

عیسی در آخرین شامی که با حواریون خود خورد، نان را گرفته و برکت داده و پاره کرد و گفت: بخورید این بدن من است و پیاله شراب را گرفته و شکر نموده و به ایشان گفت: بنوشید، زیرا که این خون من است که جهت آمرزش گناهان ریخته می‌شود.^۵

مسیحیان نیز طی تشریقاتی خاص از نان و شراب که رهبران کلیسا با دعا‌های خود آنها را با گوشت و خون عیسی مبدل می‌کنند، می‌خورند تا با خدا متحد گردند.

متکلمین مسیحی و یهودی چون خود را عاجز از تبیین عقلی و علمی این عقاید بی‌اساس می‌بینند، به عقیده باطل بزرگ‌تری توسل می‌جویند، و آن تفکیک دو حوزه عقل و ایمان از یکدیگر است؛ بدین معنا که عقل حق مداخله در امور مربوط به ایمان را ندارد!

۳ - عامل پیدایش خرافات

هر چند شرائط خاص اقلیمی، فرهنگی، اجتماعی ملتها در نوع پیدایش خرافات تأثیر دارد، اما باید گفت: ریشه تمامی آنها جهل و نادانی نسبت به حقایق است. هر قدر سطح فکری و علمی جامعه‌ای تنزّل (یابد، به همان نسبت زمینه پیدایش خرافات و مطالب سست افزایش خواهد یافت. به همین دلیل می‌بینیم که جهان در عصر بعثت رسول اکرم (ص) آکنده از خرافات و عقاید جاهلانه بود که در ادامه همین مقاله نمونه‌هایی از آنها بیان می‌گردد.

۴ - هدف و روش پیامبران

به طور کلی می‌توان رسالت انبیاء را تحقق دو امر دانست:

الف - دعوت به سوی برترین حقیقت هستی، یعنی خدای متعال.

ب - ابلاغ پیام الهی به عقل و جان انسانها.

مفهوم این دو مشخصه این است که اولاً رسالت انبیا امری موهوم و پنداری نیست، بلکه دعوتی است فراگیر و عمومی به سوی حقیقت هستی و کمال مطلق. ثانیاً پیام این دعوت جهان شمول می‌بایست از مرز حواس ظاهری گذشته و در منطقه عقل انسانی فرود آید و آنگاه که عقل آن را مورد تحلیل و بررسی قرار داد، آن پیام آسمانی در حریم دل استقرار یابد تا ایمان به آن محقق گردد.

چنین هدفی اقتضا می‌کند که پیامبران سیره و روش خاصی را به کار گیرند؛ روشی که مبتنی بر مبانی محکم عقلی و فطری بوده، با هر نوع جهل و تزویر و غفلت در مسیر خود مبارزه نماید. این است که می‌بینیم در منطق انبیاء الهی کیفیت استخدام وسیله در نیل به هدف از اصول خاصی تبعیت می‌کند. آنان هیچ‌گاه حاضر نشدند از جهالت مردم به نفع دین بهره بگیرند. آنان با سیاست مزورانه - «خذ الغایات و اترك المبادی» (= تنها به هدف و

رسیدن به آن بنگر و به مقدمات و ابزار رسیدن به آن اهمیت نده) بشدت مخالف بودند؛ همان سیاستی که در طول تاریخ تاکنون سیره صاحبان زر و زور و تزویر بوده است. سیره انبیاء الهی همیشه بر این استوار بوده است که به آگاهی مردم از حقایق هستی بیفزایند و آنان را از مرض جهل، غفلت و خواب آلودگی رهایی بخشند «و یضع عنهم اصرهم و الا غلال التي كانت عليهم». لذا می بینیم که یکی از روشهای هدایتی قرآن کریم، بیان داستانهای مبتنی بر حقیقت است، نه داستانهای افسانه‌ای «إِنَّ هَذَا هُوَ الْقِصَصُ الْحَقُّ» تا مردم با روش و ابزار حق به حقیقت نائل گردند.

خرافات عصر جاهلیت و تبیین سیره نبوی در مبارزه با آنها

بعد از بیان نکات چهارگانه، اینک به تبیین سیره نبوی در خرافه زدایی می پردازیم در عصر ظهور اسلام، تمامی دنیا در آتش جهل و خرافات می سوخت. دعوت قرآن نیز که با خطاب «یا ایها الناس» همراه بود، مردم را به سوی خداوند و دوری از خرافات فرا می خواند. سیره رسول اکرم (ص) که تجسم قرآن بود بر دو امر استوار بود:

۱- تفهیم این حقیقت که تمامی خرافات و اندیشه‌های جاهلانه، اموری باطل و فاقد اعتبارند (نفی آله)

۲- هدایت اندیشه و عقول بشر به سوی یکتاپرستی - اثبات الله

پیامبر (ص) به هنگام اعزام معاذ به سوی یمن، چنین به او سفارش کرد:

«أَمِئْتُ أَمْرَ الْجَاهِلِيَّةِ إِلَّا مَا سَنَتَ الْإِسْلَامُ وَأَظْهَرَ أَمْرَ الْإِسْلَامِ كَلِمَةَ صَغِيرَةً وَكَبِيرَةً»^۶

در بیان اهمیت عقل فرمودند: «ما قسم الله للعباد شيئاً أفضل من العقل فنوم العاقل أفضل من

سهر الجاهل»^۷ و «موتٌ قبيلةٌ أسيرٌ من موت العالم»^۸ و «التفكر يدعو الى البرِّ والعمل به»^۹

در این قسمت نمونه‌هایی از خرافات عصر جاهلیت را بیان کرده، آنگاه به تبیین سیره

نبوی در مبارزه با آنها خواهیم پرداخت.

۱- تنجیم یا مؤثر دانستن اجرام فلکی در حوادث زندگی

به طور کلی دو نوع علم ستاره‌شناسی (نجوم) موجود است:

الف) نجوم ریاضی که مراد از آن آگاهی از منازل ستارگان، تقارن و تفارق آنها نسبت به

یکدیگر، طلوع و غروب آنها، شناسایی زمان خسوف و کسوف و... می‌باشد.

چنین دانشی مورد تأیید شارع مقدس می‌باشد، چون به سبب آن افق دید انسان نسبت به آیات الهی بیشتر شده، زمینه قرب او به خداوند افزون خواهد گشت.

ب) نجوم احکامی (تنجیم) که مراد از آن، ارتباط دادن طلوع و غروب ستارگان، تقارن و تفارق آنها و حوادث نجومی، از قبیل خسوف و کسوف، با سرنوشت و حوادث زندگی خصوصی انسانهاست. بر اساس این نوع از نجوم، ستارگان به دو نوع «سعد» و «نحس» تقسیم گردیده و طلوع و غروب آنها در سرنوشت انسانها مؤثر خواهد بود.

این نوع دانش ستاره‌شناسی (اگر بتوان آن را دانش نامید) به شدت مورد نهی شارع واقع شده و معتقدین به آن در زمره مشرکین شمرده شده‌اند. در عصر جاهلیت اعتقاد به نجوم احکامی در بین مردم شیوع داشت. در این جا دو نمونه از آن را که مشتمل بر سیره پیامبر (ص) نیز می‌باشد بیان می‌کنیم:

الف) ابن عباس می‌گوید: پیامبر (ص) با جمعی از اصحاب نشستند. ناگهان ستاره‌ای دنباله‌دار درخشیدن گرفت و بعد از طی فاصله‌ای خاموش گردید. پیامبر خطاب به حاضران فرمودند: در گذشته چه عقیده‌ای نسبت به چنین حادثه‌ای داشتید؟ گفتند: این حادثه را نشانه مولودی عظیم یا مرگ شخصیتی عظیم می‌دانستیم.
پیامبر فرمودند:

«فانه لا ترمی بها الموت احد و لا لحیوة احد»^{۱۰}

این حادثه فلکی نه به مرگ کسی ارتباط دارد و نه به حیات کسی!

ب) ابراهیم، فرزند ۱۸ ماهه رسول اکرم که از ماریه قبطیه بود و به شدت مورد علاقه پیامبر، از دنیا رفت. پیامبر در حالیکه از این مصیبت متأثر بود و می‌گریست فرمود: «تیکي العين و یحزن القلب و لا نقول ما یسخط الرب» اتفاقاً آن روز واقعه کسوف - خورشید گرفتگی - رخ داد. تفکر جاهلانه آن زمان عده زیادی را واداشت که بگویند: گرفتن خورشید نوعی هماهنگی نظام افلاک و آسمانها با حوادث کره زمین است و خورشید به خاطر از دست رفتن فرزند پیامبر گرفته است! این سخن در مدینه شایع شد تا حدی که کسوف را نشانه حزن کواکب در مرگ ابراهیم تلقی می‌کردند. از طرفی این عقیده اعتقادشان را نسبت به پیامبر افزایش داد.

اما پیامبر اکرم در مقابل این تفکر جاهلانه با اینکه در ظاهر به نفع او بود - ایستادند و قبل از تغسیل و تدفین ابراهیم مردم را این چنین مورد خطاب قرار دادند:

«ای مردم خورشید و ماه دو آیت از آیات خداوندند. کسوف و خسوف ربطی به مرگ و زندگی کسی ندارد. هرگاه این دو حادثه جوی پدید آید، خدا را یاد کنید و نماز به جا آورید.»^{۱۱}

آنگاه حضرت با مردم نماز آیات به جا آوردند.

شهید مطهری در تحلیل این سیره پیامبر می فرماید:

پیامبر در برابر آن احساسات سکوت نکردند و نگفتند که خود مردم اینطور فهمیده‌اند پس بنابراین من هم ساکت باشم. هدف را ببینم، و سیله هر چه می‌خواهد باشد! منبر رفتند و مردم را آگاه کردند و فرمودند، خورشید گرفته است ولی به خاطر فرزند من نبوده است، و با این عمل این منطق بست را رد کردند. از سکوت خودشان هم نمی‌خواهند سوء استفاده کنند؛ زیرا اولاً: اسلام احتیاجی به چنین چیزهایی ندارد، کسانی باید از این گونه مسائل استفاده کنند که دینشان و مکتبشان برهان و منطق و دلیل ندارد و آثار حقانیت دینشان روشن و نمایان نیست.

و ثانیاً همان کسانی که از این مسائل استفاده می‌کنند در نهایت امر اشتباه می‌کنند، زیرا همان مثل معروف است که همگان را همیشه نمی‌شود در جهالت نگاه داشت. بعضی از مردم را همیشه می‌توان در جهالت نگاه داشت و یا همه مردم را هم در یک زمان می‌توان در جهالت و بی‌خبری نگه داشت، اما همگان را برای همیشه نمی‌توان در جهالت نگاه داشت. و ثالثاً خداوند به او اجازه نمی‌دهد که چنین کاری را بکند. از حق برای حق بایستی استفاده کرد. حق را با باطل آمیختن، حق را از بین می‌برد.»^{۱۲}

نتیجه آنکه سیره پیامبر در نفی ارتباط حوادث فلکی با حوادث شخصی زندگی انسانها که مستلزم مخالفت با احساسات جاهلانه مردم بود، بیانگر این اصل روشن و قطعی است که با جهالت نمی‌توان مدافع دین بود. افکار جاهلانه اگر در مسیر تبلیغ دین به کار رود نه تنها سبب تقویت دین نمی‌گردد، بلکه به بی‌دینی مردم می‌انجامد باید گفت متأسفانه برخی از کج اندیشی‌ها در تاریخ اسلام که معلول نادیده گرفتن این اصل مسلم که در سیره نبوی بیان گردیده است، ضربه‌های جبران ناپذیری بر پیکر شریعت مقدس وارد نموده است.

به ابی بن کعب، راوی برخی از احادیث پیرامون فضایل قرائت سور قرآنی، گفتند:

چگونه است که این روایت فقط از ناحیه تو نقل شده است و هیچ کس آن را از پیامبر نقل نکرده است؟ پاسخ داد: راستش را بخواهید من این احادیث را برای رضای خدا جعل کردم! دیدم مردم در مجالس که می‌نشینند شروع می‌کنند به افسانه‌ها و تاریخ جاهلیت را نقل کردن و اشعار جاهلیت را خواندن. دیدم وقت مردم دارد بیهوده تلف می‌شود. برای اینکه به جای این کار بیهوده مردم را وادار به تلاوت قرآن کنم. آمدم این حدیث را از زبان پیامبر گفتم. این که عیبی ندارد!»^{۱۳}

امروزه می‌بینیم برخی از روی جهل یا عمد، روش تبلیغ دینی شان را بر مبنای بیان خوابهای کذایی قرار داده و یا از طریق خواندن روایات ضعیف به قول خودشان می‌خواهند به دین خدمت کنند، در حالی که تمامی این روشها مخالفت قطعی با سیره نبوی دارد. آن حضرت هیچ گاه از جهالت مردم به نفع خویش یا مکتبش بهره نگرفت، بلکه به شدت در برابر آن ایستاد. در تاریخ درخشان زندگی پیامبر حتی یک نمونه نمی‌توان یافت که آن حضرت از طریق بیان خواب یا مطالب سست مردم را به دین دعوت کرده باشد! چنین سیره‌ای در رفتار پیامبر بیان می‌دارد که مسلمان واقعی بودن اقتضا می‌کند که در هر دو جنبه - مقصد و راه رسیدن به آن - از اصول مشروع و حق تبعیت کنیم.

۲- سعد و نحس ایام

پندار خرافی مردمان عصر جاهلیت در زمینه نجوم احکامی و تأثیر حوادث فضایی در سرنوشت انسانها، زمینه پندار جاهلانه دیگری را فراهم نموده بود، و آن، تقسیم ایام به ایام سعید و ایام نحس بود. معتقد بودند که در زمانی که مثلاً قمر در عقرب باشد، دست زدن به هر کاری نحس است. مراد از «قمر در عقرب» این است که ماه در مسیر حرکت خود با ستارگان گوناگونی تقارن می‌یافت و گاه از کیفیت این تقارن، صورتی تخیلی نظیر عقرب به وجود می‌آید که اصطلاحاً آن را «قمر در عقرب» می‌نامند. بنابراین اعتقاد خرافی و موهوم، احکام زیادی را بار نموده و تصمیمات خود را بر اساس آن اتخاذ می‌کردند.

باید گفت هر چند از جهت عقلی محال نیست که برخی از ایام دارای آثار ویژه‌ای باشند که برای بشر تاکنون ناشناخته مانده است، اما صرف امکان چنین امری را نباید دلیل وقوع آن نیز دانست. بنابراین راه صواب آن است که در این مسأله که عقل را بدان راهی نیست از

شرع مقدس و پیشوایان معصوم کمک بگیریم. اگر از این طریق دلیلی بر صحت آن یافت شد، آن را پذیرفته و در غیر این صورت از پذیرش آن خودداری کنیم.

مطالعه سیره عملی پیامبر اکرم و پیشوایان معصوم به ما می‌گوید که آنان در هیچ موردی، از این روش - سعد و نحس ایام - نه تنها استفاده نکرده، بلکه از آن ممانعت نیز می‌کردند. از جمله آنکه وقتی از پیامبر سؤال شد: در چه روزی حجامت کنیم؟ فرمودند:

«لا تطیروا فانّ الايام کلّها لله»

فال بد نزنید پس همانا تمام ایام از آن خداست.

و آنگاه که برخی به علی (ع) پیشنهاد نمودند جنگ را در روز دیگری شروع کند، چون زمان فعلی قمر در عقرب است و جنگیدن خوشایند نیست. فرمود:

«قرئنا أم قرهه؟»

آیا قمر ما در عقرب است یا قمر آنها؟

کنایه از اینکه چنین تفکری فاقد اساس و بنیاد درستی می‌باشد و تجربه نشان داد که حضرت با توکل به خداوند تصمیمش را با این اندیشه موهوم نقض نمود و به پیروزی بزرگی نیز نائل گردید. به اصحابش نیز فرمود: «سپروا علی اسم الله!»
و به شخصی که چنین گفته بود فرمود: هر کس تو را تصدیق کند پیامبر را تکذیب کرده است.

نتیجه آنکه سیره نبوی و پیشوایان معصوم (ع) در نفی پندار ایام نحس و سعد و توجه دادن بشر به این معنا بوده است که با توکل به خداوند و تدبیر صحیح می‌توان تمام ایام را به ایام سعد و مبارک مبدل ساخت.
سؤال: در برخی آیات^{۱۴} و روایات از برخی ایام به عنوان ایام نحس یاد شده است. جمع بین مطالبی که ذکر شد با این آیات و روایات چگونه ممکن است؟

شهید مطهری در پاسخ این سؤال می‌فرماید:

«علی رغم یک سلسله روایات که در این زمینه - تأیید برخی ایام به عنوان ایام نحس - هست، ما یک سلسله روایات دیگر داریم... از مجموع روایاتی که از اهل بیت اطهار رسیده است این مطلب استنباط می‌شود که این امور یا اساساً اثر ندارد و یا اگر هم اثر دارد توکل به خدا و پیامبر و اهل بیت، اثر اینها را از بین می‌برد. لذا یک مسلمان شیعه واقعی در عمل، به

این امور اعتنا نمی‌کند. اگر می‌خواهد به مسافرت برود، صدقه بدهد و به خدا توکل کند، به اولیاء خدا توسل کند و به هیچ یک از این امور اعتنا نکند. از همه بالاتر این است که شما ببینید در تاریخ پیامبر و ائمه اطهار آیا یک دفعه هم اتفاق افتاده که خود آنها به این مسائل عمل کنند؟! سیره یعنی چنین چیزها، آیا آنها در منطق عملی‌شان از این امور استفاده کرده‌اند؟»^{۱۵}

به نظر می‌رسد در پاسخ سؤال مطرح شده، روایت ذیل نیز به خوبی روشن‌گر می‌باشد. می‌توان گفت این روایت طریق جمع بین روایات و آیات به ظاهر متعارض نسبت به نحوست برخی ایام می‌باشد: یکی از یاران امام دهم (ع) می‌گوید: خدمت حضرت رسیدم در حالیکه در مسیر راه انگشتم مجروح شده بود و سواری از کنارم گذشت و به شانه من صدمه زد و در وسط جمعیت گرفتار شدم و لباس پاره گشت. گفتم: خدا مرا از شر تو ای روز حفظ کند، عجب روز شومی هستی! امام فرمود: با ما ارتباط داری و چنین می‌گویی؟! و روز را که گناهی ندارد خطا کار می‌شمی؟ آن مرد عرض می‌کند: از شنیدن این سخن به هوش آمدم و به خطای خود پی بردم. عرض کردم: ای مولای من استغفار می‌کنم و از خدا آمرزش می‌طلبم.

امام (ع) فرمود:

ما ذنب الایام حتی صرتم تتشأمون بها اذا جوزیتم باعمالکم فیها

روزها چه گناهی دارند که شما آنها را شوم می‌شمارید، هنگامی که کیفر اعمال شما در این روز دامن‌تان را می‌گیرد؟!
 روزگانه موم‌آسانی و طاعات فریبی

راوی می‌گوید: عرض کردم من برای همیشه از خدا استغفار می‌کنم و این توبه من است ای پسر رسول خدا.
 امام فرمود:

ما ینفعکم و لکن الله یعاقبکم بذمها علی ما لاذم علیها فیه، أما علمت: انَّ الله هو المشیب و المعاقب و المجازی بالاعمال عاجلاً و آجلاً؟ قلت: بلی یا مولای. قال: لا تعدو لا تجعل الایام صنعا فی حکم الله

این برای تو فایده‌ای ندارد. خداوند شما را به مذمت کردن چیزی که نکوهش ندارد مجازات می‌کند! آیا تو نمی‌دانی که خداوند ثواب و عقاب می‌دهد و جزای اعمال را در این سرا و سرای

دیگر خواهد داد؟! سپس فرمود: دیگر این عمل را تکرار نکن و برای روزها در برابر حکم خداوند کار و تأثیری قرار مده.^{۱۶}

دقت در این حدیث عمیق و پر معنا بیان می‌کند که نسبت دادن نحس و شومی به ایام، همان‌گونه که در سیره نبوی بیان گردید، نادرست بوده و حوادث ناخوشایندی که در برخی ایام برای انسان پیش می‌آید، نتیجه عملکرد ناصحیح انسان است، و در حقیقت باید خود را مذمت کند نه ایام را که مخلوق الهی هستند.

۳- عطسه، مقدمه خطر حتمی

خرافه دیگر بین اعراب عصر جاهلیت که تاکنون نیز در برخی از مردم رایج است، این بود که عطسه را امری شوم تلقی نموده، آن را مقدمه خطر حتمی می‌دانستند. از این رو هنگام آمدن عطسه دست به هیچ کاری نمی‌زدند، حتی اگر از دور صدای عطسه‌ای می‌شنیدند، می‌گفتند: «بکلابی»، یعنی شومی و بلای عطسه تو به جان سگ‌هایم بیفتد! اگر از دوستان و بستگان عطسه‌ای می‌شنیدند با ناراحتی و بر خلاف میل شان می‌گفتند: «عمرأ و شبابا» طول عمر و شادابی جوانی باد! و اگر از غیر دوستان می‌شنیدند می‌گفتند: «وریا و محابا»، یعنی به درد کبد و سیاه سرفه مبتلا شود! یا: «یک لابی» یعنی شومی عطسه گریبانگیر خودت باشد نه من! پندار شان این بود که تکرار عطسه نیز نشانی فزونی شومی است.^{۱۷}

در برابر این اعتقاد خرافی، سیره پیامبر را می‌بینیم که عطسه را نعمت تلقی نموده، لذا دستور می‌دهد که عطسه کننده بعد از عطسه‌اش خدا را با ذکر «الحمد لله» حمد نماید و دیگران اگر عطسه‌اش را شنیدند به جای نفرین، برای او از ناحیه خداوند متعال با گفتن «یرحمک الله» مزید نعمت را طلب کنند و او نیز در پاسخ آنان با جمله «یَغْفِرک الله» غفران الهی را برای آنان درخواست نماید.

پیامبر می‌فرمود: «العطاس ینفع للبدن کله ما لم یزد علی الثلث»^{۱۸}

و نیز: «العطاس للمریض دلیل العافیة و راحة للبدن»^{۱۹}

و نیز: «ان الله یحب العطاس و یکره التثاب».^{۲۰}

امامان معصوم نیز به تبعیت از رسول اکرم همین سیره را ادامه می‌دادند. امام صادق

می‌فرمود:

«اذا عطس الرجل فسمتوه و لو من وراء البحر»

نکته مهم علمی که تذکر به آن لازم است و باید آن را نشانه اعجاز پیامبر و معصومین دانست، فوایدی است که امروزه برای بشر نسبت به عطسه کشف شده است. امروزه معلوم شده است که عطسه معلول باد یا هوایی است که در سر یا بینی جمع گردیده که در اثر عطسه از بدن خارج می‌گردد، حتی برخی از اطباء برای معالجه برخی از بیماریها داروهایی را به مریض تجویز می‌کنند که موجب ایجاد عطسه در مریض گردد.

۴- تطییر و تَفَال

تطییر در لغت از ماده طیر - پرواز - و تَفَال از ماده فَال - فال نیک زدن - می‌باشد.

اما معنای اصطلاحی این دو واژه به معنای مطلق فال زدن - یا فال نیک گرفتن می‌باشد.^{۲۱} از خرافات عصر جاهلیت که تا امروز نیز در برخی از جوامع بشری رایج است این بود که به مجرد دیدن اتفاقی ساده به فال روی می‌آوردند، با دیدن اموری نظیر: وزش باد از سمت راست یا چپ، باران بی‌رعد و برق، اشکال گوناگون سنگها، اشخاص سالم و ناسالم و... پیشگویی‌های خاصی می‌کردند. برخی را نشانه بدی و برخی را نشانه خوبی تلقی می‌کردند.^{۲۲}

مثلاً اگر هنگام بیرون آمدن از خانه چشم آنها به سگی می‌افتاد، نسبت به هر یک از حالات او - خوابیدن، خوردن، نشستن و راه رفتن او فالهای مخصوص می‌زدند.

اگر به فردی خوش سیما برمی‌خوردند، آن را به فال نیک گرفته و اگر فردی لنگ را می‌دیدند، از سفر کردن منصرف می‌شدند.

در قرآن نیز موضوع تطییر نسبت به برخی از اقوام گذشته مطرح گردیده است؛ آنگاه که عده‌ای از مردم انطاکیه ورود برخی از انبیاء الهی را در شهرشان به فال بد گرفته و به آنها گفتند:

«قَالُوا: إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ»^{۲۳}

سیره نبوی در برابر این پندار خرافی نیز که همانند تارهای عنکبوت مانع دید مردمان عصر جاهلیت از حقایق گردیده بود، چنین بود که اعتقاد به تطییر - فال بد زدن - را به منزله نفی دیانت و اسلامیت تلقی نموده، می‌فرمود: «لیس منّا من تطییر و لا من تطییر له»^{۲۴}

قرآن کریم، مصدر خوبی و بدی بشر را به خود انسان برگرداند و پاسخ سخنان انبیاء الهی را به مردم انطاکیه چنین نقل می‌کند: «قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَئِن ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّشْرِقُونَ»^{۲۵}

مفهوم این سخن آن است که نوع نگرش انسانها به موضوعات مختلف، تأثیر فراوانی در موفقیت یا عدم موفقیت او خواهد داشت. فال بد و خوب ریشه در درون انسان داشته، مرتبط دانستن قضایای بیرونی با شکست و پیروزی در زندگی، ناشی از توهمات و تخیلات جاهلانه می‌باشد، هر گاه انسان تصمیماتش را بر اساس واقع نگری و تدبیر اتخاذ نماید و آنگاه با توکل به خداوند حرکت کند، هیچ گاه فالهای بد موجب نگرانی و ناکامی او نخواهد شد.

پیامبر می‌فرمود

«اللهم لا طیر الا طیرک و لا خیر الا خیرک و لا اله غیرک»^{۲۶}

«اللهم لایاقی بالחסنات الا انت و لا یذهب السیئات الا انت»^{۲۷}

پیامبر (ص) فال بد را شرک، و کفاره آن را توکل به خداوند می‌دانست. علی (ع) نیز فرمود: نشانه شومی - تطیر - آن نیست که در هنگام خروج از منزل با پدیده‌ای خاص که تفسیرش بر تو مخفی است برخورد کنی، بلکه:

الشوم فی ثلاثه: فی المرأة و الدابة و الدار. فاما الشوم المرأة فکثرة مهرها و عقوق زوجها و اما الدابة فسؤ خلقها و منعها ظهرها و اما الدار فضیق ساحتها و شر جيرانها و کثرة عیوبها.^{۲۸}

شومی در سه چیز است: زنان، مرکب، خانه: شومی و بدی زن، در کثرت مهر و عاق شدن از ناحیه همسرانشان، و شومی مرکوب در بد رفتاری و سواری ندادن و لگد زدن است و شومی خانه در کوچکی و تنگی فضا و بدی همسایه‌ها و زیادی عیوب آن است.

بدین ترتیب پیامبر اکرم (ص) با این بیانات ارزشمند و سیره عملی اش مردم را به جای توجه دادن به موهومات و جدی گرفتن آنها، به واقعیات و حقایق هدایت می‌نمود و آنان را از بلاهای وهمی و خیالی رها می‌ساخت.

- نحس سیاسی و نحس فلکی

در پایان این قسمت، نکته جالبی را در زمینه یکی از فالهای بد و علت تاریخی آن از کتاب سیره نبوی شهید مطهری نقل می‌کنیم:

در ولایت ما - فریمان - خیلی شایع بود که شاید هنوز هم هست - که می‌گفتند: اگر شخصی بخواهد به مسافرت برود، چنانچه اول کسی که به او برخورد می‌کند سید باشد، این امر را

نحس دانسته و می‌گویند که او قطعاً از آن سفر بر نمی‌گردد ولی اگر غربتی به او بر بخورد، این سفر، سفر میمونی است! واقعاً این جور معتقد بودند و مرحوم حاج میرزا علی آقا شیرازی گفت این یک ریشه‌ای دارد: در دوره بنی‌العباس سادات را در خانه هر کس گیر می‌آوردند نه تنها خود آنها بلکه تمام آن خاندان از بین می‌رفتند. کم کم این فکر برای مردم پیدا شد که «سید» نحس به این معناست، نحس سیاسی است نه نحس فلکی. این نحس سیاسی کم کم در فکر مردم تبدیل به نحس تکوینی و فلکی شد. بعد بنی‌العباس هم که از بین رفتند کم کم زن‌ها و بچه‌ها و مردم ساده‌لوح گفتند: اصلاً سید نحس است، خصوصاً در مسافرت!^{۲۹}

ایشان در ادامه می‌نویسد:

یک فرد مسلمان نباید فکر خودش را با این موهومات خسته کند. پس توکل برای چیست؟ ما هم دم از توکل می‌زنیم، هم دم از توسل و هم از گربه سیاه می‌ترسیم! آدمی که می‌گوید توکل و بالخصوص می‌گوید توسل و ولایت، نباید این حرف‌ها را بزند. به آن که می‌گوید ولایت، می‌گوید: اگر توسل داری به این مهملات اعتماد نکن!^{۳۰}

۵- اسمهای زشت و رعب انگیز

از عادات خرافی عصر جاهلیت، انتخاب اسمهای حیوانات وحشی و خشن برای فرزندان و انتخابات نامهای خوب برای غلامان و بردگانشان بود.

آلوسی در بلوغ العرب می‌نویسد:

از ابی الدقیس الکلابی پرسیدند: چرا مردم عرب چنین شیوه‌ای را در نامگذاری فرزندان و غلامان خویش برگزیده‌اند؟ پاسخ داد: ما نام پسرانمان را نظیر اسد - فهد، ذنب، کلب در مقابل دشمنانمان انتخاب می‌کنیم تا مایه هراس دشمن از آنان گردد و غلامان ما چون مایه نفع ما هستند، برایشان اسمی خوب را بر می‌گزینیم.^{۳۱}

ابن القیم در مفتاح دار السعادة عوامل چهارگانه زیر را علت این سنت در بین اعراب می‌داند:

- ۱- تفاعل پیروزی بر دشمن، با گذاشتن نامهایی نظیر: غلاب - ظالم - مقاتل - معارک؛
- ۲- تفاعل به قدرت و صلابت، با گذاشتن نامهایی نظیر: حجر - صخر - جندل که نام انواع

سنگهاست؛

۳- ترساندن دشمن و ارواح اذیت کننده با گذاشتن اسمهایی نظیر کلب، ثعلب، ضب؛
 ۴- نشانه عشق به بتها و خدایان دروغین با گذاشتن اسمهایی نظیر: عبدود، عبد العزی،
 عبد مناف؛ که نام بتها، وَدّ - عَزَى - منات بود.^{۳۲}
 در برابر این پندار و عادت جاهلانه نیز پیامبر اکرم می فرمود:
 «استحسنوا اسماء کم فانکم تدعون بها یوم القیامة»^{۳۳}

و

«حق الوالد علی والده أن یحسن اسمه»^{۳۴}

اسم از منظر شرع به منزله وجود دوم انسان بوده و بر همین اساس پیامبر (ص) نام بسیاری از افرادی را که مسلمان می شدند و اسمهای دوران جاهلیت را داشتند تغییر می داد و به این ترتیب پیامبر به انسانها کرامت و شخصیت می داد.

۶- تمانم یا داروهای افسون

از جمله خرافات عصر جاهلیت، آویختن برخی از اشیاء که تأثیر جادویی برایش قایل بودند، بر مریض یا حیوانات یا اطفالشان بود. آنان معتقد بودند که همراهی این اشیاء با آنان موجب دفع بیماریها و چشم زخمها و آزار ارواح اذیت کننده نسبت به آنها خواهد شد. در همین رابطه عبارات مسجعی را نظیر: کان علیه نفره، ثعالب و هرره و الحیض حیض السموه و... را جهت افسون و تعویذ به کار می بردند.^{۳۵}
 سیره نبوی در برابر این پندارهای خرافی این بود که تأثیر آنها را منتفی دانسته و می فرمود:

«من علق التمانم... فهو علی شعبه من الشرک»^{۳۶}

حتی در آنجا که دایه آن حضرت، حلیمه سعديه بر اساس عادت آن زمان خواست مهره یمانی را که در نخعی قرار گرفته و جهت محافظت به گردنش درآویزد، آن را از گردنش بیرون آورده و به او فرمود: «مهلاً یا امه فان معی من یحفظنی»^{۳۷} مادر جان آرام باش، خدای من که پیوسته با من است نگهدار و حافظ من خواهد بود.

۷- عقد الرّم یا نشانه اطمینان از خیانت نکردن همسر

از سنتهای زشت و جاهلانه اعراب عصر جاهلیت آن بود که هر گاه مردی به سفر می رفت،

برای آنکه مطمئن گردد زنش در غیابش به او خیانت نکرده است، نخعی را به شاخه درختی می‌بست. در هنگام مراجعت آن نخ را ملاحظه می‌نمود، در صورت باز بودن آن گره یقین می‌کرد که بند عفاف همسرش نیز باز شده است و همسرش به او خیانت کرده است! آلوسی در بلوغ الارب از «ابن الاعرابی» نقل می‌کند:

مردان عرب زنانشان را به هنگام مسافرت با عقد الرتم تهدید کرده و می‌گفتند: مبادا در غیبت ما دست از پا خطا کنید که کشف خطا بر ما آسان است. کاری نکنید که گره باز شود!^{۳۸}

در این جا باید گفت هر گاه آن گره در اثر وزش باد یا شخصی دیگر و یا به دست شوهر جهت اذیت کردن به همسرش باز می‌شد، بدیهی است که به دنبال چنین واقعه‌ای چه محشری بر پا می‌گردید! در برابر این سنت خرافی تخریبی که با کمترین سوء ظنی نظام خانوادگی را از هم می‌پاشید، پیامبر (ص) می‌فرمود: «احسنوا ظنونکم باخوانکم» و نیز: «احترسوا من الناس بسوء الظن»

در اسلام تأکید فراوان شده که زنان بدون اذن شوهرانشان هیچ بیگانه‌ای را به خانه راه ندهند. از طرفی به کسانی که زنانشان را بدون دلیل متهم به زنا کنند، به عنوان مفتری محکوم نموده، اجراء حد افتراء را بر آنان لازم می‌داند، و کسانی هم که تنها دلیلشان بر خیانت همسران خویش را مشاهده شخصی خود دانسته و از آوردن شهود دیگر عاجز هستند، طبق برنامه خاص از زن و شوهر می‌خواهد که قانون «لعان» را جاری سازند که بعد از آن از یکدیگر برای همیشه جدا خواهند شد.

آری، سیره نبوی و شرع مقدس با تشریح این اصول ارزشمند و متقن، موجب صیانت حریم زنان از اتهامات بی‌موردی گردید که معلول خرافاتی نظیر عقد الرتم یا بستن گره و... بود.

۸- تعمیمه یا کور نمودن چشم شتران

از دیگر خرافات عهد جاهلیت آن بود که هر گاه تعداد شترانشان به صد می‌رسید، برای کوری چشم حسودان، یک چشم یکی از شتران نرشان را کور می‌ساختند و هر گاه تعدادشان به هزار می‌رسید دو چشم یکی از آنان را کور می‌کردند!^{۳۹} تبیین سیره نبوی در برابر این تفکر عصر جاهلیت مبتنی بر توضیح دو امر می‌باشد:

الف) تأثیر چشم زخم در حوادث زندگی

باید گفت هر چند تأثیر اجمالی برخی از نگاهها امروزه امری پذیرفته شده است، نظیر هیپنوتیزم و خواب مغناطیسی که افرادی با نگاههای خاص خویش تأثیراتی بر اراده شخص ایجاد می‌کنند و در روایات نیز اصل این مسأله مورد قبول قرار گرفته است؛ چنان که علی (ع) فرمود: «العین حق»؛ چشم زخم حق است.^{۴۰}

و نیز از آیه شریفه ۵۱ سوره قلم: «وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُزِلُّوكَ بِأَبْصَارِهِمْ...» بر اساس برخی از تفاسیر، تأثیر چشم زخم استفاده می‌شود.^{۴۱}

اما باید گفت: تأثیر چشم زخم حتی در صورتی که از نظر قرآن و روایات اثبات گردد - هیچ‌گاه به معنای استقلال آنها در تأثیرگذاری نیست، بلکه شرع مقدس با هدایت معصومین (ع) راههای مقابله با این نوع شرور و موانع را به پیروانشان آموخته است. چنان که پیامبر اکرم (ص) برای سلامت امام حسن و امام حسین از هر گونه گزند حوادث رقیه گرفته، تعویذی این چنین برای آنها قرائت فرمود:

اعیذ کما بکلمات التامة و اسماء الله الحسنی کلها عامه من شر السامة و الهامة و من شر کل عین لامة و من شر حاسد اذا حسد.

شما را به تمام کلمات و اسماء حسناى خداوند از شر مرگ و حیوانات مودى و هر چشم بد و حسود آنگاه که حسد ورزد، می‌سپارم.

و آنگاه فرمود:

این چنین حضرت ابراهیم برای اسماعیل و اسحاق تعویذ نمود.^{۴۲}

ب) حمایت از حیوانات

رفتار جاهلانه اعراب در کور نمودن چشم شتران نر جهت خنثی نمودن چشم شور احتمالی حسودان، به شدت مورد نهی شارع قرار گرفته و هر نوع آزار دادن بی‌دلیل حیوانات تحریم گردیده است.

بحث از خرفه زدایی در سیره نبوی بسیار گسترده است، ما به جهت پرهیز از تطویل به همین جا بحث را خاتمه می‌دهیم و مجدداً این نکته را یادآور می‌شویم که پیامبر اسلام (ص) در برابر بحران اعتقادات خرافی عصر جاهلیت که حجابهای ضخیمی را در برابر دیدگان

مردم قرار داده بود، محکم ایستاد و توانست با گفتار و رفتار و سیره عملی خویش، ضمن زدودن حجاب‌های خرافه و خرافه‌پرستی افق جدیدی را در برابرشان بگشاید و آنان را از ظلمات جهل به نور علم و ایمان هدایت فرماید.

پی‌نوشتها:

۱. فرهنگ دهخدا، ج ۷، ص ۹۶۴.
۲. ان هذا الاسطير الاولين (انفال/ ۳۱؛ انعام/ ۲۵؛ مؤمنون/ ۸۳..)
۳. کتاب مقدس، ص ۵۱.
۴. همان، ص ۸.
۵. کتاب مقدس، عهد جدید، باب ششم انجیل یوحنا، شماره ۴۸ تا ۵۹.
۶. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۲۷.
۷. المحاسن، ج ۱، ص ۱۹۲؛ الکافی ج ۱، ص ۱۳.
۸. میزان الحکمة، ج ۳، ص ۲۰۷.
۹. الکافی، ج ۲، ص ۵۵.
۱۰. دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۱۴۲.
۱۱. الکافی، ج ۲، ص ۲۰۸.
۱۲. سیره نبوی، ص ۷۱-۷۳.
۱۳. ر.ک: مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۱۶، ص ۹۸-۹۹.
۱۴. آیه ۱۶ سوره فصلت، آیه ۱۹ سوره قمر، ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۴۲ تا ۴۷.
۱۵. مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۷۳.
۱۶. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۴۶ و ۴۷.
۱۷. بلوغ الارب، ج ۲، ص ۳۳۲؛ اسلام و عقاید آراء بشری، ص ۴۹۷.
۱۸. الکافی، ج ۲، ص ۶۵۶.
۱۹. همان، ص ۶۵۶.
۲۰. دعائم الاسلام، ص ۱۷۴.
۲۱. لغت نامه دهخدا، لغت‌های طبر و تغال.
۲۲. ر.ک: اسلام و عقاید آراء بشری، ص ۵۵۱.
۲۳. یس، آیه ۱۸؛ اسلام و عقاید آراء بشری، ص ۵۵۶.
۲۴. میزان الحکمة، ج ۲، ص ۱۷۶.
۲۵. سوره یس، آیه ۱۹.
۲۶. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۰۵.
۲۷. المصنف، ج ۱۰، ص ۴۰۶.
۲۸. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۵۶.

۲۹. مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۷۳.
۳۰. مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۷۴.
۳۱. بلوغ الأرب، ج ۳، ص ۱۹۳.
۳۲. اسلام و عقاید آراء بشری، ص ۶۲۸-۶۲۷ به نقل از مفتاح دار السعاده.
۳۳. الکافی، ج ۶، ص ۱۹.
۳۴. من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۷۲.
۳۵. اسلام و عقاید آراء بشری ص ۵۷۵.
۳۶. المصنف، ج ۵، ص ۴۲۸.
۳۷. مستدرک سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۰.
۳۸. بلوغ الأرب، ج ۲، ص ۳۱۶.
۳۹. اسلام و عقاید آراء بشری، ص ۵۳۵.
۴۰. نهج البلاغه، کلمات قصار، ش ۴۰۰.
۴۱. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۴۲۸.
۴۲. تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۴۲۸.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی